



درس تفسیر سوره مبارکه ملک جلسه ۱۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (۲۴) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۶) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ (۲۷) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۸) قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ ﴿(۳۰)﴾

بخش پایانی سوره «ملک» که در مکه نازل شد، ضمن اینکه مسئله معاد را تبیین می‌کند، از توحید هم سخن به میان می‌آورد و با تمثیل این قسمت را شروع می‌کند: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ﴾^۱ یک تمثیل است، یک چیز روشن و «بین‌الرشد»ی را مثال می‌زنند تا آن مطلب درست روشن شود. اگر کسی سر خم کرده، بدون تشخیص راه و چاه، دارد حرکت می‌کند و جایی را نگاه نمی‌کند و حرف کسی را هم گوش نمی‌دهد، آیا او به مقصد می‌رسد یا کسی که راهنما دارد، سمیع و بصیر است، هم راه و چاه را تشخیص می‌دهد و هم از مهندس راه کمک می‌گیرد و مانند آن.

تمثیل مستحضر هستید که در منطق قسم پنجم از اقسام پنج‌گانه معرف و قول شارح است. در محاورات فرهنگی هم سهم سازنده‌ای دارد. در منطق آنها که به حدّ تام و حدّ ناقص، رسم تام و رسم ناقص، به این چهار قسم آشنا هستند، می‌توانند به آن محدود یا معرف خود راه پیدا کنند؛ ولی برای اوساط یا مبتدیان که تشخیص حدّ تام و ناقص، رسم تام و ناقص، این معرف‌های چهارگانه میسر نیست از مثل کمک می‌گیرند.

یک وقت است می‌خواهند روح را معرفی کنند، می‌گویند روح موجود مجرد است، تجردش هم تجرد مثالی است یا تجرد عقلی، وارد این مقولات می‌شوند و بحث می‌کنند. یک وقت است برای مبتدی یا کسی که متوسط است، می‌گویند روح در بدن مثل سلطان در مدینه یا ربّان در سفینه است. این تمثیلی است برای تفهیم پیوند روح و بدن. سلطان مدیر و مدبر مدینه است، در مدینه حلول نکرده، جزء مدینه نیست. ربّان در سفینه؛ «ربّان» یعنی ناو خدا، همان‌طوری که ما کدخدا داریم، دهبان را می‌گوییم کدخدا، راننده کشتی را هم می‌گویند ناو خدا، نه ناخدا. این ناو خدا که مدیر و مدبر این کشتی است، کشتی را هدایت می‌کند؛ اما در کشتی نیست، جزء کشتی نیست. در کشتی نیست؛ یعنی جزء چوب و چرخش نیست. این تعریف که مثال روح در بدن، مثال ربّان یعنی ناو خدا در سفینه یا سلطان در مدینه است، این تمثیلی است در منطق در کنار آن معرف‌های چهارگانه، تا این مبتدی یا متوسط رابطه روح و بدن را بفهمد.

در قرآن کریم از این تمثیل خیلی استفاده شده و می‌شود. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱ این است؛ مثل مؤمنین این است؛ مثل عدل این است؛ مثل ظلم این است. مثل دو تا کار می‌کند: یکی دامنه اوج گرفته مطلب را پایین می‌آورد، یکی دست شنونده یا خواننده کوتاه را بالا می‌برد، توازنی بین دست فهم شنونده و دامنه مطلب ایجاد می‌کند، تا آن

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۱؛ سوره ابراهیم، آیه ۱۸.

شنونده یا خواننده به مقدار فهم خود از آن مطلب طرفی ببندد. این دو تا کار یعنی دست می‌آورد آن پرده بالا را پایین می‌کشد، یک؛ دست می‌آورد دست این شنونده را می‌گیرد بالا می‌برد، دو؛ بعد از برقراری توازن و تساوی بین دست فهم شنونده و دامنه اوج گرفته مطلب، وقتی توازن برقرار شد، مقداری او می‌فهمد.

در این آیات تمثیل فراوانی هست برای فهماندن، چون این قرآن ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۱ است. در قرآن آیاتی است که فهم آن آیات برای اوحدی سخت است چه رسد برای خواص، «فضلاً عن العوام»؛ اما همان مطلبی که برای اوحدی است و فهمش برای خواص مشکل است «فضلاً عن العوام»، با تمثیل، با قصه، با داستان، آن را رقیق می‌کند، تنزل می‌دهد تا به دست همه مردم برسد.

جریان مثل این است که هیچ مطلبی نیست که در قرآن قابل فهم نباشد. همه را می‌فهماند، با مثل، با قصه، با داستان، همان مطلب عمیق احدیت خدا را، خدا احد است، واحد است: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾^۲، او ازلی است، او ابدی است، آن را با مثل‌ها، این قدر قصه می‌گوید، آن قدر مثل زنده می‌کند تا هیچ کسی روی زمین نیست که بگوید من نمی‌فهمم. این کار قرآن کریم است؛ لذا وقتی آن ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۳ را معنا می‌کند، آن را خیلی از خواص نمی‌فهمند؛ چه رسد به عوام، ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۴ چه چیزی گفته و چه چیزی شنیده:

چنان رفته و آمده باز پس *** که ناید در اندیشه هیچ کس^۵

۱. سوره انعام، آیه ۱۸۵؛ سوره آل عمران، آیه ۴؛ سوره انعام، آیه ۹۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۳. سوره نجم، آیه ۸.

۴. سوره نجم، آیات ۸ و ۹.

۵. خمسه نظامی، شرف نامه، بخش ۴.

اما همان را با قصّه‌ها، با مثل‌ها و با تبیین‌ها برای همه قابل فهم می‌کند. می‌فرماید بعضی‌ها هستند که سرشان را خم می‌کنند، مشغول کار خودشان هستند. این را نمی‌داند و فکر نمی‌کند که از کجا آمده؟ کجا دارد می‌رود؟ چه کار باید بکند؟ حرف چه کسی را باید گوش بدهد؟ اما بعضی‌ها هستند که نه، سر بلند می‌کنند، می‌بینند من که از جایی آمدم که نمی‌دانم، به جایی می‌روم که نمی‌دانم، یک راهنما می‌خواهم. آن راهنما باید کسی باشد که مرا آفریده، نظام را آفریده، راه را آفریده، مقصد و مبدأ را آفریده و او کسی است که از طرف او سخنگوی اوست به نام پیغمبر و امام (علیهما السلام) این حرف آنها را گوش می‌دهد؛ لذا می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ﴾، دَمَر افتاده، فقط صورت خودش روی خاک است همین! همین مقدار را می‌بیند. این شخص ﴿أَهْدَى﴾ است، ﴿أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، صراط مستقیم مبدائی دارد، منتهایی دارد. صراط مستقیم را می‌گویند «امام مبین». این ﴿إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ﴾^۱، آن بزرگراهی که هیچ سؤال نمی‌خواهد، وقتی آدم وارد بزرگراه شد، دیگر سؤال نمی‌خواهد، مستقیماً او را به مقصد می‌رساند. امام را که امام می‌گویند، چون صراط مستقیم است. کسی با امام مأنوس باشد، دیگر سؤال نمی‌خواهد که کجا بروم؟! راه امام «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»^۲ همین است. اگر «مِيزَانُ الْأَعْمَالِ»^۳ هستند، همین است. اگر «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ» در «زیارت جامعه» هست، همین است. حالا اگر کسی با اهل بیت بود، دیگر لازم نیست از این و آن سؤال بکند که من کجا بروم؟! همین راه است؛ لذا «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ».

در بعضی از آیات دارد که مثلاً آن آثاری که ما می‌گوییم، اینها بر امام هستند. امام آن بزرگراه را می‌گویند که دیگر اگر کسی وارد آن شود، یقیناً به مقصد می‌رسد، چون نه اعوجاجی در آن هست، نه غی و ضلالتی در آن

۱. سوره حجر، آیه ۷۹.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۷، ص ۳۳۰.

هست، نه کثرت و پراکندگی در آن هست، نه چاه و ویلی در آن هست. این ﴿إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ این است. اگر کسی با اهل بیت بود، دیگر لازم نیست سؤال بکند که من کجا بروم؟! این در راه است. الآن کسی که از قم حرکت کرده، عازم تهران است در اتوبان است، او دیگر لازم نیست سؤال بکند که راه تهران کجاست؟ معلوم است که راه تهران کجاست، او دیگر دو تا راه نیست، کثیر که نیست تا کسی سؤال بکند.

این مثل‌ها برای تفهیم آن مطلب است: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. بعد فرمود او چشم داد، گوش داد، این نعمت‌های خدا را شما بجا مصرف کنید. این چشم و گوش تنها برای این نیست که چه وقت غذا بخورید و چه وقت بخوابید، این را پرنده‌ها هم دارند. یک پرنده و یک حیوان چه کار می‌کند از چشم و گوش؟ غذا فراهم می‌کند، می‌خورد و می‌خوابد، همین! چشم و گوش برای این نیست، چشم و گوش برای این است که انسان گوش بدهد که از کجا آمده و به کجا می‌خواهد برود و چه کاری باید بکند. وگرنه این را که هر حیوانی دارد.

پرسش: اینکه فرمود: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ﴾ هادی نهی شد.

پاسخ: بله، دیروز گفته شد که این ﴿أَهْدَى﴾، ﴿أَهْدَى﴾ تعیینی است نه تفضیلی. ﴿أَهْدَى﴾: یعنی تعیینی، ﴿أَهْدَى﴾ تفضیلی نیست. ﴿أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ این است.

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾، فرمود از همه اینها ما سؤال می‌کنیم. هیچ کدام از اینها شما نیستید، حقیقت شما جداست و اینها ابزار کار شما هستند. ما از شما سؤال می‌کنیم که اینها را چه کردید؟ ببینید در سوره مبارکه «اسراء» آن اوایلش گذشت که مبدا حرف‌های غیرعالمانه بزنید، پیرو حرف‌های غیرعالمانه

باشید: ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ﴾ چه کسی مسئول است؟ ﴿كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾^۱ انسان. «مسئول عنه» چیست؟ سمع و بصر و فؤاد. سائل کیست؟ مأموران الهی که ﴿وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۲ فرمود: ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، حرف‌های غیر عالمانه، کارهای غیر عالمانه، مکتوبات و ملفوظات غیر عالمانه را ترک کنید، محققانه بفهمید، متحققانه زندگی کنید، وگرنه مسئول هستید. ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ چرا؟ ﴿كَانَ﴾، این ﴿كَانَ﴾؛ یعنی انسان. ﴿عَنْهُ﴾؛ یعنی از کلّ واحد ﴿مَسْئُولاً﴾.

ما یک سؤال داریم، یک سائل داریم، یک مسئول داریم و یک مسئول عنه. ما در فارسی وقتی می‌خواهیم بگوییم مطلب را بپرس، می‌گوییم از آقا بپرس! این کلمه «از» را روی شخص درمی‌آوریم؛ اما در فرهنگ عربی این کلمه «از» روی مطلب درمی‌آید، نه روی شخص. نمی‌گویند از آقا بپرس، می‌گویند بپرس شخص را از فلان مطلب: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾^۳، ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهِلَةِ﴾^۴، ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾^۵، این کلمه «از» روی مطلب درمی‌آید؛ مسئول عنه، نه روی شخص. بنابراین شخص مسئول است نه مسئول عنه؛ منتها سؤالی که استیضاحی است؛ می‌گویند فلان وزیر مورد سؤال مجلس قرار گرفته شد. قبلاً ملاحظه فرمودید ما یک سؤال استفهامی داریم که می‌گوییم این مطلب را اگر بلد نیستید، از استاد سؤال کنید. یک سؤال استعنائی داریم آن سؤالی است که نیازمند از غنی دارد که درخواست کمک می‌کند. ما هم همین‌طور هستیم در پیشگاه خدا که ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۶ سؤال استعنائی است؛ یعنی بده! یک سؤال توییخی است که فرمود: ﴿وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲. سوره صافات، آیه ۲۴.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۵. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۶. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

مَسْئُولُونَ؛^۱ اینها زیر سؤال می‌روند. در قیامت ما زیر سؤال می‌رویم، ما مسئول هستیم، دست و پا و چشم و گوش و اینها هم مسئول‌عنه هستند. از انسان سؤال می‌کنند که با دل خود چه کردی؟ با گوش خودت چه کردی؟ با چشم خود چه کردی؟ **لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ**، چرا؟ چون **كَانَ**؛ یعنی «كان الانسان» **عَنْهُ**؛ یعنی «عن كل واحد» **مَسْئُولًا**؛ از انسان سؤال می‌کنند با دل خود چه کردی؟ با چشم خود چه کردی؟ با گوش خود چه کردی؟ این می‌گوید من صبح بلند شدم، درب مغازه را باز کردم، جنس فروختم، بعد مال تهیه کردم، رفتم خوردم و خوابیدم! به طلبه می‌گویند چه کردی؟ می‌گوید درس خواندم و اینها! به هر حال چه کردی؟ با دل خود چه کردی؟ آیا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ»^۲ با خدا رابطه داشتی؟ یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»^۳ با خدا رابطه داشتی؟ یا **حُبًّا لِلَّهِ**؟^۴ با خدا رابطه داشتی؟^۵ با پیغمبر چه کردی؟ اجر رسالت محبت است، اجر مرسل چیست؟ فرمود پیغمبر آمده آمده این حقایق را گفته، شما را زنده کرده: **لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**،^۶ بکوشید! شما اگر دستور پیغمبر را عمل بکنید «خَوْفًا مِنَ النَّارِ»، کافی است. دستور پیغمبر را عمل بکنید «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»، کافی است؛ اما این در حدّ بردگی است! اگر کسی بگوید من دستور پیغمبر را عمل کردم، برای اینکه جهنم نروم، بله کافی است، مسلمان است؛ اگر بگوید من دستور پیغمبر را عمل کردم، فرمایش ائمه را هم گوش دادم، فرمایش ائمه را هم گوش دادم؛ اما «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»، برای اینکه بهشت بروم، این هم یک تجارت است؛ اما می‌گوید اینها کافی نیست. اینها حیف انسان برای این کار! اینها را می‌دهند به آدم. اما بگوید که من دستور علی و ولاد او را

۱. سوره صافات، آیه ۲۴.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

۴. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۵. عوالی اللثالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۴۰۴.

۶. سوره شوری، آیه ۲۳.

عمل کردم، برای اینکه دوستشان دارم، این اجر رسالت است. بالاتر از این، اگر سؤال بکنند که اینها را که من فرستادم، مزد ارسال من چیست؟ اینها مزد رسالت است، تبلیغ کردند، تعلیم کردند، زحمت کشیدند، مشکلات را گفتند تا شما عالم شدید، این اجر رسالت پیغمبر است؛ اما کاری که من کردم در برابر این کارهای من که پیغمبر را فرستادم، چه آوردی؟ این باید بگوید: «وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ»^۱.

این حرفها اصلاً در حوزه نیست که انسان مناجات محبین را داشته باشد. همان مناجاهایی که خدایا پدر مرا پیامرزا! مادر مرا پیامرزا! این مناجات محبین را برای چه گذاشتند؟ اگر به ما گفتند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَ يَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»^۲، فرمود جهنم نمی‌برند، بهشت می‌برند؛ اما حیف است که آدم برای اینکه جهنم نرود یا بهشت برود، این همه زحمت‌ها را تحمل بکند! خدای سبحان همت بلند، فکر بلند، روح بلند، آنها را می‌دهد؛ اما اینها را می‌خواهد، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَ يَكْرَهُ سَفْسَافَهَا». همت بلند! اگر اجر رسالت به این است که آدم اینها را دوست داشته باشد، اجر ارسال چیست؟ در برابر ارسال این پیغمبر و علی و اولاد او چیست؟ این «وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» من دوست تو هستم!

بنابراین اگر از ما بپرسند با دل خود چه کردی؟ ما باید یک پاسخ مثبت بدهیم. بنابراین دل ما، ما نیستیم، جزء شئون ماست، جزء ابزار ماست؛ مثل دست، پا و چشم ما، ما مسئول هستیم، دل ما قوه‌ای از قوای ماست که خدا به ما داد؛ مثل چشم و گوش ما؛ یعنی سمع و بصر و قوای «كَانَ»؛ یعنی «كان الانسان». ﴿عَنْهُ﴾؛ یعنی «عن كل واحد»، ﴿مَسْئُولًا﴾؛ انسان مسئول از دل است، با دل خود چه کردی؟ چه کسی را به این دل راه دادی؟ ما باید جواب داشته باشیم. خیلی از ما مشغول درس و بحث هستیم، یک نماز و روزه‌ای هم می‌خوانیم، این کافی نیست.

۱. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول (علیهم السلام)، ج ۷، ص ۸۱

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۷۳.

فرمود در قیامت از اینها سؤال می‌شود و چشم و گوش اینها نعمت هستند، شما باید شاکر باشید، اینها را به جای خود مصرف نکنید. بعد حالا چون اوج و حضيض دارد، به تعبیر عطار فراز و فرود دارد.^۱ بعد فرمود چون در مکه بسیاری از افراد به هر حال آلوده بودند، باید انذار می‌شدند، فرمود: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾، آنها می‌گویند چه وقت قیامت قیام می‌کند؟ که در بحث دیروز گذشت. هم «کی» رخت برمی‌بندد، هم «کجا»؛ یعنی هم زمان هم زمین. اینها وقتی ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^۲ شدند، وقتی کل این مجموعه سپهری برچیده شد، ما نه زمینی داریم که به دور شمس بگردد، نه شمسی داریم که محور حرکت زمین باشد، لیل و نهار نیست. لیل و نهار که نبود، سال و ماهی نیست. سال و ماه که نبود، زمان و زمینی در کار نیست.

پرسش: فرق «أنشأ» با «ذراً» چیست؟

پاسخ: «أنشأ» با «ذراً»؛ «ذراً» خلقت عمومی است، جهنم را خلق کرد، بهشت را خلق کرد، حتی فرمود ما جهنم را برای عده‌ای خلق کردیم. «انشاء» آن خلقت‌های بدون ماده است، «ذراً» ممکن است با ماده هم همراه باشد؛ اما «انشاء» ممکن است اصلاً آن موجود، موجود مادی هم نباشد.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، فرمود اینها این گونه سؤال می‌کنند، تو در جواب بگو: ﴿إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ﴾. اصلش یقینی است، شما حالا چه کار دارید که چه موقع می‌شود؟ در سوره مبارکه «اعراف» و اینها گذشت که بازگو کرد، فرمود اگر از تاریخ و اینها سؤال بکنید خود من در آن صحنه نیستم: ﴿تَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ﴾

۱. دیوان اشعار عطار، غزل ۳۳۷؛ «ز سرگشتگی زیر چوگان چرخ *** چو گویی ندانی فراز از فرود».

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

وَالْأَرْضِ^۱ در آن قسمت گذشت که ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ ... كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا﴾^۲ مثل اینکه تو بلد هستی، تو می دانی قیامت چه موقع هست. وقتی قیامت قیام می کند، از تو هم اثری نمی ماند؛ اما از مقام روحانیت تو که «اول ما خلق الله»^۳ آن است، برابر آیه ای که در بحث دیروز خوانده شد و بعداً در سوره «جن» خواهد آمد که ﴿إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾^۴ واقعیت اهل بیت از حقیقت قیامت با خبرند، یک و از آنجا آمدند که حضرت امیر می فرماید: «رائدُ القومِ والرائدُ لا يكذبُ أهله»^۵ ما پیشروی شما هستیم، ما تنها عالم به غیب نیستیم، ما رفتیم به آنجا و از آنجا با خبر شدیم و شما را با خبر می کنیم؛ لذا فرمود در دنیا فرزندی دارد، آخرت فرزندی دارد: «لِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا»^۶ فرزند بهشت باشید. این را حضرت دارد، پس می شود انسان طرزی زندگی بکند که بهشتی به سر ببرد.

﴿إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾، «زلفه»؛ یعنی «قرب». «أَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَأَخَصَّهُمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ»^۷ «زلف»؛ یعنی «قرب». وقتی آثار قیامت ظاهر شد: ﴿سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ﴾، این کاری که سؤال شده، وقتی آدم کاری انجام می دهد حرفی می زند، این می افتد در خط تولید، یعنی نابود که نمی شود. این شیء که آمد، اثری می گذارد، این اثر در چیزی دیگر اثر می گذارد. این اثر در چیزی دیگر اثر می گذارد و همه اینها زنجیری وابسته به این شخص اند، دفعته این شخص می بیند، صورت سیاه شده است! این صورت سیاه که ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۰؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يَعْنِي رُوحًا بَلَا بَدَنَ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَ سَمَواتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تَهْلِكُنِي وَ تَمُجِدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَانَتْ تَمُجِدُنِي وَ تَقْدِسُنِي وَ تَهْلِكُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثِنْتَيْنِ وَ قَسَمْتُ الثَّنَتَيْنِ ثِنْتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِنْتَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ ابْتِدَآهَا رُوحًا بَلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بِمِمينِهِ فَأَفْضَى نُورُهُ فِينَا».

۴. سوره جن، آیه ۲۷.

۵. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱، ص ۳۸۳.

۶. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۴۲.

۷. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵۰.

تَسْوَدُ وُجُوهُ^۱» این در اثر همان دروغ و خلافی که گفته است، بعد از چند سال به صورت سیاه چهره‌ای درآمده است. این می‌شود خط تولید. این است که می‌گویند موقع وضو گرفتن و موقع شستن صورت بگویید: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي^۲»؛ یعنی این همیشه قیامت به یاد ما باشد. این رسمی است؛ یعنی این وضو گرفتن می‌افتد در خط تولید. اگر آبی ده‌ها بار بریزیم، آن قصد قربت نباشد و آن نیت نباشد که در خط تولید نمی‌افتد تا صورت را سفید بکند. آن که صورت را سفید می‌کند، این است که من وضو می‌گیرم «قربة الى الله» که اطاعت کنم «قربة الى الله»؛ لذا گفتند این دعا را هنگام شستن صورت بگویید. هنگام مسح پا هم بگویید خدایا این پا را روی صراط ملغزان! این می‌افتد در خط تولید، در مقام قیامت هم انسان «يَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ^۳»، این آثار در آن روز ظهور می‌کند. همان‌طوری که در این نامه اعمال آنها می‌گویند: «مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا^۴» همین است. این است که صورت سفید می‌شود، صورت سیاه می‌شود، بعضی از بیماری‌هاست همین‌طور است. اگر کسی در جوانی مثلاً فلان غذا را بخورد یا فلان کار را بکند، در دوران میانسالی یا سالمندی مثلاً فلان بیماری را می‌گیرد. این می‌افتد در خط تولید. حالا یا خوشبخت می‌شود یا سعادتمند می‌شود یا سالم می‌شود یا بیمار می‌شود.

«سَيَتُ وَجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا^۵»، بعد مدبران الهی می‌گویند، می‌دانید این سیاهی صورت از کجاست؟ آنجا که دروغ گفتی، آبروی کسی را بردی همین است. «وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ^۶»، شما ادعایی می‌کردید که خبری نیست، این هم خبر! می‌گفتید کی است؟ این هم کی. می‌گفتید کجاست؟ این هم کجا. کی و کجا الآن پیدا شده، خبر

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۷۰ و ۷۱.

۳. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۶۵۱.

۴. سوره کهف، آیه ۴۹.

پیدا شده است. آن وقتی که آبروی کسی را بردی، الآن شده «خزی». این طور نیست که حالا بیخود آبروی کسی در قیامت برود. چرا ﴿لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا﴾^۱ چرا فرمود بعضی ها در قیامت آبرویشان می رود؟ این کسی که هتاک کرده و آبروی مردم را برده، این می افتد در خط تولید. بعد در قیامت می گوید چرا آبروی من رفت؟ ﴿وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ﴾، به خاطر همان کاری که تو کردی. ما از جای دیگر که نیاوردیم.

پرسش: ضمیر ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ﴾ به بعض برمی گردد؟

پاسخ: بله، چون دارد که ﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدُ﴾، وعد الهی که آمد، این وعد را مستحضری در قرآن هم به معنای نوید است هم به معنای وعید. برای بعضی ها این ثلاثی مجرد است؛ منتها در کاربرد وعیدی این را به باب افعال می برند می گویند «أوعد» و گرنه در خود قرآن کریم کلمه «وعد» هم به معنای وعده آمده هم به معنای وعید. این وعده مشترک وقتی که قیامت می آید، برای کفار به این صورت درمی آید. وقتی آنها بگویند که این چه روزی است؟ چه موقع بود؟ می گویند همان بود که قبلاً می گفتیم شما قبول نمی کردید.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ یُجِیرُ الْکَافِرِینَ مِنْ عَذَابِ أَلِیمٍ﴾، من مبدائی دارم که خودم را به او سپردم. حالا قبول و نکول به عهده اوست، رحمت و عذاب به دست اوست، ما بنده او هستیم. شما به چه کسی مراجعه می کنید؟ شما نه به جایی وصل هستید، خود این سنگ پاره ها هم که مشکل خودشان را حل نمی کنند. از این بت ها کاری ساخته نیست. شما جریان خلیل حق را دیدید که ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا﴾^۲، این بت ها مشکل خودشان را حل نمی کنند، شما به چه کسی در این عالم تکیه می کنید؟ ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ﴾، ﴿أَرَأَيْتُمْ﴾، یعنی «أخبرونی». «أخبرونی»، ﴿إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَ مَنْ مَعِیَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ یُجِیرُ الْکَافِرِینَ﴾، «جوار»؛ یعنی پناه دادن.

۱. سوره مائده، آیه ۳۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

شما در پناه چه کسی می‌خواهید بروید؟ بعد فرمود شما که جوابی ندارید، می‌گوییم ﴿الرَّحْمَنُ﴾ است که تمام کارها به دست اوست. این تنوع در تعبیر است که ﴿آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا﴾، چون ایمان مهم بود، اول آن را ذکر کردند، بعد مفعول ایمان را، ﴿آمَنَّا بِهِ﴾. حالا که ایمان به او تثبیت شد، «علیه» بر «توکل» مقدم شد. ما دو تا فعل داریم، دو تا مفعول، در فعل اول مفعوم متأخر است، در فعل دوم مفعول متقدم. ﴿آمَنَّا بِهِ﴾، یک؛ ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا﴾. دو؛ حالا که ایمان تثبیت شد، فقط به او توکل می‌کنیم. اول باید ایمان باشد تا اینکه به کسی توکل کنیم. حالا که ایمان تثبیت شد، منحصرأً به او توکل می‌کنیم؛ لذا در باب توکل «علیه» مقدم شد، برای إفاده حصر، در باب ایمان «اصل ایمان» باید باشد تا ما بگوییم به چه کسی ایمان می‌آوریم. ﴿آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ﴾، آن وقت شما این «تعلمون» این «سین» درست است که «سین» تسویف ظاهراً هست؛ اما «سین» تحقیق هم هست در این گونه از موارد، مثل ﴿قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ﴾^۱؛ یعنی یقیناً و حتماً. ﴿فَسَتَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی حتماً. از قبیل سین «سوف» و امثال آن نیست که بعدها می‌فهمید؛ یعنی یقیناً می‌فهمید: ﴿مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾.

پرسش: ...

پاسخ: هیچ نداشت؛ ولی اصل ایمان چون مهم است که طلیعه ایمان است، در جای دیگر هم داریم که برای افاده حصر؛ اما در اینجا در برابر کفار که قرار می‌گیرد، اصل ایمان شما به کیست؟ به خداست. حالا که ایمان به خدا تثبیت شد، فقط به او تکیه می‌کنیم.

گرچه این آیه که آیه پایانی سوره مبارکه «مُلک» است که مقداری اشاره شد، اصل جامع است که نعمت از اوست، نعمت از اوست، قبض و بسط از اوست، همه را شامل می‌شود؛ اما قدر متیقنش همان جریان مکه است.

این طور نیست که اگر در بعضی از تعبیرات آمده که این مربوط به مکه است، این منحصر باشد. نه، یک اصل کلی است. الآن هم اینها که در منطقه‌های بیلاقی زندگی می‌کنند، در کنار چشمه‌های فراوانی به سر می‌برند، این آیه صادق است که اگر ذات اقدس الهی قدری سطح این آب‌ها را پایین ببرد، راهی برای بازیابی این آب‌ها نیست. عمده این است که چون قدر متیقنش در مکه است و مکه هم یک چاه زمزم داشت، یک بئر میمون. بئر زمزم خیلی محترم است، ما اگر خیلی بی‌راهه رفتیم و خواستیم این چاه زمزم را قدری پایین ببریم، چه کسی برای شما زمزم می‌آورد؟

غرض این است که این آیه، کلی است، همه آب‌های عالم را شامل می‌شود؛ ولی قدر متیقنش با مردم مکه حرف می‌زند. مردم مکه هم از زمزم و بئر میمون استفاده می‌کردند. فرمود ما اگر بخواهیم همان‌طوری که به فرمان ما این زمزم جوشید، اگر دستور بدهیم قدری پایین برود، چه کسی برای شما آب می‌آورد؟ چون در آیات دیگر دارد که این بارانی که می‌آید، همان‌طوری که فرستادنش به دستور خداست، رهبری و هدایتش هم به دستور خداست؛ کجا دو راه باشد، کجا سه راه باشد، کجا چهار راه باشد، کجا پنج راه باشد، کجا فاصله و ارتفاع عمقش به زمین کمتر باشد، کجا بیشتر باشد، کجا می‌خواهد چشمه دربیاید، کجا می‌خواهد چاه دربیاید: ﴿فَسَلَكُهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾^۱ دو راه، سه راه، اتوبان، همه را ما تنظیم می‌کنیم. کجا باید سر دریاورد چشمه بشود، ما باید بگوییم. کجا باید چاه بشود، ما باید بگوییم، ﴿فَسَلَكُهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾، «ینابیع»؛ یعنی چشمه و تمام رهبری‌ها به دست ماست و تمام این سه راه‌ها و چهار راه‌ها و پنج راه‌ها پُر از لجن و گل است؛ اما هیچ کدام حق ندارند دست به این آب بزنند. شما می‌بینید این چشمه‌هایی که می‌جوشد، از لوله‌کشی که نیست، از همین لجن‌ها درمی‌آید، شفاف است؛ نظیر

همین شیری که فرمود: ﴿مِنْ بَيْنِ﴾ «فَرْت و دَم» است،^۱ این طور نیست که آنجا لوله کشی باشد، نه خیر! یک طرفش «فَرْت» است، یک طرفش «دَم» است. از این بدتر و کثیف تر چیست؟ این شیر شفاف درمی آید، ﴿مِنْ بَيْنِ﴾ فَرْت و دَم لَبَنًا خَالِصًا. از این لجن ها این آب شفاف درمی آید. الآن اگر آشنا باشند، بعضی از چشمه ها است که همه آن قدما نسلأ بعد نسل می گویند حداقل هزار سال است این دارد می جوشد. یک ذره گرد در این سنگ های درون چشمه نیست، شفاف است! آب شفاف آن هم از لجن درمی آید، این خداست!

برخی ها که همان مادی فکر می کردند، می گفتند ما با بیل و کلنگ! بیل و کلنگ حدّش تا یک جایی است، اگر از حدّ قدرت های چاه نفت و گازوئیل هم پایین تر برود، چه کار می کنید؟ چندین هزار متر پایین تر برود، چه کار می کنید؟ آن که جز ماده نمی اندیشید، می گفت با بیل و کلنگ آب درمی آوریم در همین مکه! همین مردم مشرکین مکه. فرمود آنجا که جای معول نیست، جای کلنگ نیست، جای بیل نیست.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ﴾، این کسی که چشمش بسته است، کور است، همین است. ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ﴾ همین است. همین صریح می گفتند ما با بیل و کلنگ می رویم آب درمی آوریم. این ﴿أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا﴾. همان حرف قارون، بسیاری از ما اسلامی حرف می زنیم؛ ولی قارونی فکر می کنیم. قارون غیر از فرعون بود. فرعون داعیه ای داشت؛ اما این قارون محروم همین را گفته بود که ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۲؛ من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم، من حالا وجوهات بدهم؟! یا من زکات بدهم؟! این یعنی چه؟ من خودم کار کردم، هوش اقتصادی داشتم، مال پیدا کردم! ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾. این حرف در بین بعضی از ما هم هست، می گویم خودمان دود چراغ خوردیم، خودمان زحمت کشیدیم. هزارها نفر می آیند و به جایی نمی رسند؛ لذا فرمود هر

۱. سوره نحل، آیه ۶۶.

۲. سوره قصص، آیه ۷۸.

لحظه‌ای که از درس و بحث فارغ شدید «الحمد لله رب العالمین»! هر مطلبی را که فهمیدید «الحمد لله رب العالمین»! مبادا کسی بگوید من خودم زحمت کشیدم، عالم شدم! این زحمت، این توفیق همه و همه در کنار سفره اوست. فرمود با بیل و کلنگ من آب زمزم درمی‌آورم، چیست؟ مگر آن روز با بیل و کلنگ زیر پای اسماعیل زمزم درآمد؟ ما همان‌طوری که درآوردیم، همان‌طور پایین می‌بریم.

غرض این است که درست است این یک اصل کلی قرآنی است و همه چشمه‌های روی زمین را شامل می‌شود؛ اما قدر متیقنش همان جریان زمزم است. ما زمزم را چگونه درآوردیم؟ زیر پای اسماعیل بود. وقتی هاجر(سلام الله علیها) به ابراهیم(سلام الله علیه) گفت: «إِلَىٰ مَنْ تَدْعُنَا»^۱ احدی اینجا پُر نمی‌زند. اصلاً پرنده نمی‌آید، برای اینکه پرنده جایی پُر می‌زند که آبی باشد. اینجا سنگلاخ است و شما هم می‌دانید که اینجا موات نیست، بائر نیست، «لم یزرع» نیست، چهار یعنی چهار! ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾^۲ است. زمین دائر را، زمین بائر را، زمین موات را، زمین «لم یزرع» را نمی‌گویند ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾. آنها عدم ملکه است؛ یعنی می‌شود به هر حال احیا کرد. ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ غیر از «لم یزرع» است. ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ غیر از موات است. ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾؛ یعنی قابل کشت نیست. شما این سنگلاخ‌ها را چگونه کشت می‌کنید؟ آب که ندارد، هر چه هم بکنی سنگ است. این را می‌گویند ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾. خلیل حق عرض کرد: خدایا اینجا ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ است. اینجا بائر نیست که عده‌ای بیایند دایر کنند. موات نیست که عده‌ای بیایند احیا کنند؛ «لم یزرع» عدم ملکه است، «لم یزرع» نیست تا کسی بیاید کشت و زرع کند؛ ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ است. ﴿إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ﴾ که ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ است؛ سنگلاخ بی‌آب! شما هر چه بکنید سنگ است. همان‌جا هاجر وقتی عرض کرد: «إِلَىٰ مَنْ تَدْعُنَا»؟ همین‌طور داری

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۴، ص ۲۰۱.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

می‌روی، کجا می‌گذاری؟ اینجا که احدی نیست! فرمود: «إِلَى رَبِّ هَذِهِ الْبَنِيَّةُ»، این سرزمین مالکی دارد، من به این مالک دادم. همان مالک زیر پای اسماعیل چشمه زمزم درآورد. اگر پایین ببرد چه؟ این با بیل و کلنگ حل نمی‌شود. این کسی که به پیغمبر می‌گوید ما با بیل و کلنگ حل می‌کنیم، این ﴿مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ﴾ دارد راه می‌رود. بنابراین اگر کسی یک مقدار چشم و گوش او باز باشد، دیگر در برابر وحی الهی نمی‌گوید ما با بیل و کلنگ یا با ابزار صنعتی آب درمی‌آوریم. فرمود آن قدر پایین می‌بریم که ابزار صنعتی هم عاجز باشد: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾، در ذیل این آیات روایات متعددی است که وجود مبارک حضرت حجت (سلام الله علیه) «ماء معین» است، یکی از القاب حضرت «ماء معین» است که آن روز هم بحث شد.^۱ به تبع وجود مبارک حضرت، علما را هم می‌گویند «ماء معین». «ماء معین» در درجه اول و بالاصالة، لقب پُر افتخار وجود مبارک حضرت است. بعد شاگردان آن حضرت هم که عالمان دینی‌اند، می‌گویند «ماء معین»، «لأن ماء معین ماء» که «تناله الدلاء و تراه العيون»؛ آن آبی که چشم آن را می‌بیند و دلو به آن دسترسی دارد، این را به می‌گویند «ماء معین». این جاری است به همه می‌رسد که امیدواریم حوزه‌های علمیه این چنین باشند!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۳۹ و ۳۴۰.